

تفلسف به سبک غلامحسین دینانی

منبع: مجله نسیم بیداری، شماره ۷۶، اسفندماه ۱۳۹۵

سروش دباغ چندی پیش ذیل یادداشتی نقدی به کتاب «شعاع شمس» غلامحسین ابراهیمی دینانی داشت که از سوی شاگردان دینانی پاسخ‌هایی به آن داده شد اما دباغ در پاسخ به این نقادی‌ها محورهای جدیدتری را در نقادی خود باز می‌کند و ابعاد دیگری از آثار و نحوه تدریس دینانی را مورد نقد قرار می‌دهد. نقادی‌های سروش دباغ نکات مهمی را در مورد آثار و تدریس اساتید و شخصیت‌های مهمی چون دینانی که تاکنون مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است آشکار می‌کند. او با اشاره به اهمیت نقدهای معرفتی امیدوار است که این نقدها چنانچه سنتی دیرین حوزه علم و دانش و دانشگاه و مراتب عالی فرهنگی است به یک فرهنگ تبدیل شود نه اینکه راهی باشد برای طرح مجادلات شخصی. دباغ در گفتگوی پیش رو به نکات مهمی در اندیشه ورزی و آثار ابراهیمی دینانی اشاره می‌کند.

جدلی بودن، به انضمام برافروخته شدن و بانگ برآوردن در میانه گفتگو یکی از قدهایی بود که شما به دینانی وارد کرده بودید. این نوع مواجهه دینانی را بسیاری دیده و شنیده‌اند. گاهی سن و سال و بی‌حوصلگی ایشان را علت می‌دانند و عده‌ای هم معتقدند که سطح سواد پایین افراد گفتگوکننده یا نقدکننده این حوصله را از دینانی ربوده است. به نظر شما کدام موجه است؟

در آن نوشته‌ای که در باب کتاب «شعاع شمس» ایشان نوشتم که تا حدودی هم بحث‌برانگیز شد و افرادی له و علیه آن مطالبی نوشتند، اشاره کرده بودم به قصه برافروخته شدن و بانگ برآوردن ایشان در میان بحث و گفتگو. این داوری هم مبتنی بر مسموعات و شنیده‌های من بود، هم تجربه چندساله حضور در انجمن حکمت و فلسفه و پیش از آن در موسسه «معرفت و پژوهش». علی‌ای حال، این دو تفسیری که شما کردید یا از قول دیگران نقل کردید به نظرم ناموجه است. ایامی که انگلستان بودم، همچنین در ۶ سل اخیر در کانادا و آمریکا، به تفاریق اساتید مسن را دیدم که سنشان بالای ۷۰-۷۵ است، یا بازنشسته شده‌اند یا در آستانه بازنشستگی هستند و به آرامی گفتگو می‌کنند و حوصله نداشتن و احیاناً کلافه شدن و کم‌طاقتی در ایشان دیده نمی‌شود. اگر آدم اهل طاقت آوردن و پیش بردن گفتگو نیست یا به هر علت و دلیلی می‌بینید حوصله ندارد، وارد گفتگو نشود. اما وقتی کسی خودش مایل است یا علاقه مند است یا تن می‌دهد به گفتگو و بحث، به نظرم باید ملتزم به قواعد بازی معرفتی باشد. چنانکه قبلاً هم نوشته‌ام، روزگاری که انگلستان بودم، توفیق حشرونشر بسیار با جان هیک را داشتم؛ وقتی من با هیک آشنا شدم، ایشان تقریباً ۸۰ ساله بود؛ از آن زمان تا آخر عمرشان در ۹۰ سالگی، ۱۰ سالی مجال و توفیق بحث و گفتگوی با ایشان را داشتم. در این مدت و در طول این گفتگوها من یکبار عصبانیت و برافروخته شدن هیک را ندیدم. بسیاری از مواقع هم گفتگوهایمان انتقادی بود یعنی من موضع هیک را نقد می‌کردم ایشان موضع من را نقد می‌کرد. در این گفتگوها استفاده بسیاری از ایشان برده‌ام از این بابت حقیقتاً خرسندم، اما در این سالیان یکبار هم برافروخته

شدن ایشان را ندیدم. فکر می‌کنم بالا بودن سن، برخورد از سر عصبانیت و ناشکیبایی را هیچ موجه نمی‌کند. درباره سبب دومی که ذکر کردید، به نظرم از اولی ناموجه‌تر است. به‌عنوان یک اهل فلسفه، این‌گونه سخن گفتن را هیچ بر نمی‌تابم؛ اینکه سطح سواد فلانی از بهمانی بالاتر است یا پایین‌تر است پس این‌گونه رفتار شود!!!

اصلاً تفلسف یعنی گفتگوی سقراطی، حالا ممکن است من راجع به سواد فلانی یا بهمانی راجع به من و امثال من داوری داشته باشد اما این باعث نمی‌شود که در یک بازی معرفتی این امر به‌مثابه دلیلی برگرفته شود و گفته شود که دیگران از من پایین‌تر هستند، از اینرو حوصله‌شان را ندارم. هرکسی می‌خواهد باشد هیچ فرقی نمی‌کند، این قاعده مستثنا ندارد، اگر فرد ۳۰ جلد کتاب منتشر کرده باشد یا یک جلد یا اصلاً کتابی منتشر نکرده باشد، با هر کسی که گفتگو می‌کند باید به قواعد آن تن دهد. گفتگوی فلسفی مقتضیاتی دارد، اینکه ما بگوییم مخاطبان سطح سوادشان پایین است و این امر حوصله را از فرد ربوده اشتباه است. صادقانه بگویم، این سخن خیلی صبغه آگواستیک و خودم‌محورانه دارد و در ترازوی تحقیق و انصاف ذره‌ای وزن ندارد و با شیوه دیالوگ سقراطی و گفتگوی فلسفی که یک امری است موجه انگاشته شده و تلقی به قبول شده فرسنگ‌ها فاصله دارد. بارها دیده‌ام اساتیدی که با صر و حوصله سر کلاس حاضر می‌شوند و به دانشجویان ترم‌های یک و دو درس می‌دهند. استاد خود من در انگلستان در آن زمان د در سن و سال ۵۵-۵۶ سالگی، علاوه بر درس‌هایی که در دکتری می‌داد به بچه‌های سال اول هم درس می‌داد و کلاسی با عنوان *introduction to philosophy* داشت، دو ترم در کلاس‌هایش شرکت می‌کردم؛ او با علاقه درس می‌داد و سؤالات بچه‌هایی را که تازه از دبیرستان درآمده بودند پاسخ می‌داد و جدی می‌گرفت؛ با خود هم نمی‌گفت من پروفیسور تمام هستم، شاگرد مایکل دامت بودم، من را چه به دانشجویان سال اولی!!!

در همین دانشگاه تورنتو، سه سال پیش سر کلاسی می‌رفتم که خانمی در آستانه بازنشستگی تدریس می‌کرد. او هم این دوره فلسفی را به بچه‌هایی ۱۹-۲۰ ساله بسیار باحوصله تدریس می‌کرد، به‌رغم اینکه با شاگردانش ۵۰ سال اختلاف سنی داشت.

این نوع سخن گفتن، در بحث و در دیالوگ معرفت بخش محلی از اعراب ندارد و از جنس فخر فروختن است؛ مثل اینکه بگویم چون من ۴ ماشین دارم و شما ۱ ماشین، پس با شما حرفی ندارم یا یکی بگوید من ۱۰ کتاب نوشته‌ام اما شما فقط یک مقاله دارید پس بین ما گفتگو نباید جاری شود.

گفتگو یعنی ما با طرف مقابل ولو اینکه پیشینه‌های تربیتی و معرفتی‌مان متفاوت است گوش می‌کنیم تا چیزی یاد بگیریم، حالا طرف ۲۰ سال از من کوچک‌تر است یا ۴۰ سال، هیچ‌یک از ما علامه دهر نیست. در ده سال اخیر در کلاس‌های مختلف و متعددی که داشته‌ام، واقعاً تلقی‌ام این بوده که وقتی یک کسی از من سؤال می‌کند چه در کلاس چه در محافل سخنرانی، گوش بدهم که اگر نکته‌ای هست استفاده کنم. یک‌وقتی هست انسان این مطالب را از سر تعارف مطرح می‌کند؛ یک‌وقتی هم هست که عمیقاً به این شیوه سقراطی و دیالوگی اعتقاد دارد؛ اگر شما به این دومی باور داشته باشید، آثار و نتایج مترتب بر آن، در نگرش و رفتار شما نمایان است.

شما بحث دیگری را هم مطرح کرده بودید اینکه آثار ایشان نقد نمی‌شود آیا این نقد نشدن آثار ایشان را می‌توان گفت برآمده از همین اخلاق ایشان است و منتقدان با ترس از مواجهه‌های ناخوشایند یا امکان ناراحتی ایشان به سراغ نقدشان نمی‌روند؟ یا اینکه این به خاطر سنت بدی است که در ایران جاافتاده است و تا کسی صفتی از بزرگی روی اسمش سوار می‌شود دیگر کسی به خودش این جرئت را نمی‌دهد که دست به نقد او بزند و این کار به بعد از فوت آن فرد موکول می‌شود.

به نظرم روشن است اگر در عرصه معرفت یا فلسفه نقد نباشد اول کسی که متضرر می‌شود خود فردی است که ایده‌هایش را مطرح می‌کند. در فرهنگ ما همان‌طور که گفتید این نوع برخورد وجود دارد، امیدوارم رفته‌رفته کوشش جمعی به سمتی برود که نقد هر کسی به راحتی ممکن بشود. از این حیث وقتی به دوران معاصر نگاه می‌کنم فکر می‌کنم کسانی مثل علی شریعتی و عبدالکریم سروش در فرهنگ ما بسیار بختیار بودند چون علاوه بر تأثیر شگرفی که داشتند به گواهی دوست و دشمن، ایده‌هایشان بسیار نقد شده و این نقد بسیار به آنها کمک کرده است. هر اندیشمندی که آراء و ایده‌هایش نقد بشود قطعاً بزرگ‌ترین خدمت به ایشان شده، جناب ملکیان هم در دهه‌های اخیر از این حیث بختیار بوده شخصاً چند نقد در قالب مقاله و مصاحبه بر آثار ایشان منتشر کرده ام، دیگر افراد هم همین‌طور. به لحاظ فرهنگی این نکته روشن است و کم‌وبیش بدیهی است که در عالم معرفتی این نقدها به هر فردی بشود نه تنها او را تخریب نمی‌کند بلکه کمکی است به او. در میان ما آن تعارفاتی که گفتید هم وجود دارد حتی خیلی از مواقع نقدها با تسویه حساب‌های شخصی همراه بوده است، به نحوی که طرف فکر می‌کند شخصیتش و نه فقط ایده‌هایش مورد حمله قرار گرفته، آنوقت مقاومت می‌کند. علی‌ای حال، به علل و دلایل گوناگون، اهالی فرهنگ و فلسفه در میان ما، از نقد معرفتی آثار دیگران پرهیز می‌کنند. علی‌ای حال، تصور می‌کنم پاره‌ای از افراد از جمله جناب دینانی از این حیث بختیار نبوده و آثارشان نقد نشده است. بخشی از این نقد نشدن به خاطر کاراکتر ایشان و واکنش‌های احتمالی ایشان است، بخشی از آن‌هم به خاطر قصه فرهنگی است که در میان ما رواج یافته.

نکته دیگری را هم می‌خواهم به این مسئله اضافه کنم، گرچه سخنم صریح است، در عین حال فکر می‌کنم می‌تواند بخشی از پاسخ شما به این پرسش باشد. آن نکته این است که دکتر دینانی متفکر نیستند، بلکه فلسفه پژوه هستند. خصلت بارز ایشان این است که با فلسفه اسلامی آشنایی خیلی خوبی دارند و آثار متعددی در این باب منتشر کرده‌اند اما ایده‌های نویی ندارند؛ تا جایی که من دیدم یک سبب نقد نشدن ایشان هم این امر است.

درواقع نقد می‌تواند نشان از اهمیت فرد نقد شده و جایگاهش در جامعه علمی خودش داشته باشد.

مثلاً آنچه من راجع به دکتر دینانی گفته بودم ناظر به شیوه کارهایشان است، مثلاً کتاب «در شعاع شمس». این کتاب کاری بود که با استانداردهای متعارف نشر کتاب فاصله داشت. مراد از نقد آثار، این نوع نقد هم هست؛ در عین حال، افزون بر نقدهای این‌چنینی، بخشی از نقدها هم معطوف به طرح ایده‌های نو است، وقتی ایده‌های نویی در میان نباشد افراد هم نقد نمی‌کنند. ممکن است من کتابی راجع به ویتگنشتاین یا کانت منتشر کنم و افرادی استدلال‌های من را موجه ندانند و نقدی بر آن بنویسند؛ و یا اینکه تصور کنند کتابی مثل «شعاع شمس»، فاقد

معیارهای علمی لازم است، این یک‌جور نقد نوشتن است؛ افزون بر این نوع دیگری از نقد هم هست که ناظر به ایده‌های ابتکاری و بدیعی اندیشمندان است. مثلاً مرحوم علامه طباطبایی مقاله ششم کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، بحث ادراکات اعتباری را طرح کردند که با آن صورت‌بندی، بدیع و بحث برانگیز بود. ملاحظه کنید، تا کنون چقدر درباره آن بحث شده و آثار متعددی منتشر شده، چه در میان کسانی که در سنت فلسفه غرب تحصیل کرده‌اند چه کسانی که در فلسفه اسلامی، چه کسانی که کارهای تطبیقی می‌کنند. شخصاً این بخش از آراء مرحوم طباطبایی را مبسوط درس داده‌ام و درباره آن بحث‌های تطبیقی کرده‌ام. ملاحظات انتقادی من درباره آثار دکتر دینانی از این سنخ نیست، بلکه معطوف به نحوه انتشار برخی از آثارشان است؛ آثاری نظیر «شعاع شمس» و دیگر گفتگوهایی که ایشان راجع به برخی دیگر از شاعران انجام داده‌اند که به نظرم نقدهای جدی از این حیث به آنها وارد است.

تا وقتی که ایران بودم، عموم آثار ایشان را می‌خواندم. تصور نمی‌کنم ایشان ایده‌هایی نویی دارند، ایده‌هایی که استعداد بحث‌برانگیز بودن را داشته باشند و افراد بتوانند در مقام شرح یا در مقام نقد به آن پردازند. به‌رحال وقتی سال‌ها می‌گذرد و نقدی راجع به آثار فرد از این حیث نوشته نمی‌شود، می‌توان به مسئله از این منظر هم نگاه کرد.

همچنین در نقدتان مطرح کرده بودید که ایشان همچون سایر آثارش در صحنه نشر کتبی و کلامی اسلوبی بداهه دارند که در چهارچوب یک پروژه تحقیقاتی و علمی نیست. این نقدی را که شما وارد کردید را نیز من در دیگر نقادی‌ها هم دیده‌ام که گفته شده بود کتاب‌های ایشان روشمند نیست.

صریح و کوتاه می‌گویم برخی از آثار ایشان آثار خوبی است مثل «ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام» یا «دفتر عقل و آیت عشق» که آثاری هستند ارزشمند و معلوم است امکان فی‌البداهه نوشته شدن را ندارند. آنچه من گفتم درباره آثاری چون شعاع شمس است. مرادم کتاب‌های گفتگو محوری ایشان بود که راجع به خیام و مولوی و حافظ صحبت کرده است. این‌ها به نظرم اسلوب فی‌البداهه دارد به این معنا باز هم تأکید می‌کنم این آثار در چهارچوب یک پروژه تحقیقاتی و علمی نیست.

نقد دوم در رابطه با کلاس‌های ایشان است، من چند تا از رده‌های ایشان شرکت کردم و کاملاً مشخص بود که ایشان بدون برنامه قبلی سر کلاس می‌آید. من کلاس‌های دکتری ایشان را شرکت می‌کردم بخشی از کلاسشان در گفتگو شکل می‌گیرد و نکته مهم‌تر اینکه با آمادگی قبلی سر کلاس حاضر نمی‌شوند. این مطلب هم شامل تجربه خودم می‌شود و هم به‌وفور شنیده‌ام که از برنامه نداشتن برای کلاس‌ها و گفتگوهای طولانی. در هر حال فردی که سر کلاس می‌رود، حتی برای یک جلسه تدریس، چه فلسفه اسلامی باشد چه فلسفه غرب کاملاً باید با آمادگی قبلی و با برنامه مشخص شرکت بکند.

از این حیث هم نقد جدی به ایشان وارد می‌شود. نکته دیگر هم راجع به آثار خوب ایشان است که به نظرم آثار ایشان ویراستارهای خوبی ندارد و بخشی از مطالب کتاب از جنس اطناب است و فرد را ممکن است اذیت کند. تکرار و تطویل نیز در آن زیاد است و فکر می‌کنم این آثار اگر ویراستارهای خوبی داشته باشد حجم کتاب می‌تواند

تا به یک‌چهارم هم برسد. نقد چهارم من مربوط به این است که آثار ایشان تحقیقی نیست همان‌طور که آقای یثربی هم گفته بود و نقدی به ایشان در مورد کتاب ابن رشد وارد کرده بود، بسیاری از ارجاعات ایشان کلی است. خیلی از ارجاعاتشان معلوم نیست لزوماً متعلق به کدام سنت است شما وقتی یک کار تحقیقی می‌کنید باید در داخل یک سنت باشد. من خودم پاره‌ای از آثار ایشان را دیده‌ام ارجاعات یا دقیق نیست یا درست نیست. به نظرم این چهار نوع ایراد را به شیوه کار ایشان می‌شود گرفت.

چه در باب اسلوب فی‌البداهه پاره‌ای از آثار ایشان و چه در کلاس‌های ایشان که معلوم است بدون برنامه قبلی سر کلاس حاضر می‌شدند و این دست‌کم با تصویر و درک من از تدریس فلسفی فاصله بسیار دارد. گپ و گفت فلسفی یا بحث آزاد در یک جلسه درس اشکالی ندارد اما اینکه شما کلاً با برنامه مشخص یا با سیلابس معلومی سر کلاس نروید این به نظرم خطای روش‌شناختی مهمی است و حتماً باید تصحیح بشود. نقد دیگر هم شامل ویراستاری آثار ایشان بود و اینکه معتقدم اگر خودشان هم کتاب را به‌صورت جدی مورد مطالعه قرار بدهند قطعاً بخش‌هایی از آن را حذف می‌کنند. درباره این مشکل می‌توان به سنت خوبی که در کانادا است اشاره کرد. در اینجا هیئتی از داوران کتاب‌ها را بررسی می‌کنند. مثلاً همین الان که ما داریم باهم صحبت می‌کنیم یک کتاب انگلیسی برای داوری در دست دارم که ملاحظاتم را چه به لحاظ صوری و چه به لحاظ محتوایی برای ناشر می‌نویسم و بعد ناشر تصمیم می‌گیرد و کار را به ویراستار می‌دهد که به لحاظ فنی کتاب را ویرایش کند. افزون بر نکات محتوایی ویراستاری جدی روی آثار آقای دینانی (آن‌هایی که من خواندم) انجام‌نشده است. نکته چهارم مسئله ارجاعات و جنبه تحقیقی کار بود اینکه ایشان نه به آثار افرادی که پیش از ایشان در این عرصه کارکردند ارجاعات درستی می‌دهند و نه ارجاعاتی که آورده‌اند ارجاعات دقیقی است مانند ارجاعاتی که شماره ثبت‌شده و سال انتشار داشته باشد.

آشنا نبودن ایشان با فلسفه غرب چقدر می‌تواند کارآمد باشد و چقدر می‌تواند به‌عنوان یک نکته منفی تلقی شود؟ بخصوص برای کسی مثل آقای دینانی که گاهی به اندیشه‌ها و فلاسفه غرب هم سرک می‌کشند؟

علی‌الصول اشکالی ندارد کسی با فلسفه غرب آشنا نباشد همان‌طور که اشکال ندارد کسی با فلسفه اسلامی آشنا نباشد و در ساحت دیگری کار بکند یا کسی فقط آثاری در حوزه فلسفه غرب منتشر کند اعم از ترجمه و مقاله و کتاب یا کسی فقط در حوزه فلسفه اسلامی آثاری منتشر کند. اشکالی که به آقای دینانی وارد است در باب چگونگی خواندن آموزه‌های مولانا ذیل کار هگل و بعد فلسفه تحلیلی است. توضیحاتی که ایشان داده بود چندین خطای جدی داشت و فکر می‌کنم این نحوه استفاده از فیلسوفان غربی در آثار دیگرشان هم هست. ایشان در این عرصه کار جدی نکردند، نه تحصیلاتی در حوزه فلسفه غرب داشتند نه خارج از کشور درس خواندند و نه آثار کلاسیک فیلسوفان غربی را دیده‌اند حداکثر با ترجمه‌ها آشنا بودند و هستند که در جای خودش هم خوب است اما شما وقتی می‌خواهید بحثی از جنس بحث‌های تطبیقی بکنید باید در مورد آن موضوع مطالعه قابل ملاحظه‌ای داشته باشید یا آشنایی خوبی با فلسفه غرب داشته باشید. در آثار ایشان وقتی با چنین خطاهای جدی مواجه می‌شوم می‌گویم خوب است که ایشان این بحث‌های تطبیقی را نکنند یا این بخش را به دیگران بسپارند که در حوزه فلسفه غرب

تحصیل کرده‌اند. بحث تطبیقی خیلی خوب است و حرف من این است که کسی که درباره این مباحث صحبت می‌کند باید به هر دو حوزه مسلط باشد یا وقتی مطالبی از آن شخص در این حوزه می‌خواند دریابد که آن شخص در آن عرصه، با مبانی مباحث آشنا است. توضیحاتی که ایشان راجع به فیلسوفان غربی می‌دهند، توضیحاتی است که برای اهل نظر و کسانی که با فلسفه غرب آشنایی دارند قابل توجه نیست. به نظرم این برخورد به ایشان لطمه می‌زند چون خطا است، از جنس خطای در تحلیل. البته اینکه مثلاً من به روایت شما از فلان فیلسوف باور ندارم متفاوت است از اینکه شما اطلاعات و توضیحات اولیه‌ای که درباره فیلسوفی می‌دهید نشان می‌دهد که چندان با آن مبحث و آن فیلسوف یا با ایده‌های فلسفی فلان و بهمان فیلسوف آشنا نیستید. توضیحاتی که ایشان راجع به تاریخ فلسفه تحلیلی و پوزیتیویسم منطقی و امثال این دارند که چند جا دیدم کلی غلط دارد، خطاهای ایشان در این حوزه، خطاهای اجماعی یعنی تأثیر فلان فیلسوف نیست بلکه معنای پوزیتیویزم است. فرض بفرمایید ادوار فلسفه تحلیلی است و یتکنشتاین متقدم و متأخر و آموزه‌های محوری آنها است که هرکسی که در این عرصه‌ها کار کرده، تحصیل کرده، قلم زده و درس خوانده متوجه می‌شود که خطاها فاحش است. به این معنا فکر می‌کنم خوب است که ایشان در این عرصه‌ها بحث نکنند یا اگر می‌خواهند بحث‌های تطبیقی بکنند منابع لازم و اولیه را به‌دقت ببینند اگر هم مجالش نیست به هر وجهی به هر صورتی آدم ورود نمی‌کند. به نظرم ورود کردن در این عرصه‌ها به آدم صدمه می‌زند. تطبیق‌هایی که ایشان می‌کند در ترازوی تحقیق با این توضیحی که عرض کردم وزن چندان ندارد و نمی‌شود آن را به‌مثابه کارهای فلسفه تطبیقی خوب و ماندگار به حساب آورد. دست‌کم درک من این چنین است.

متأسفانه نبود فرهنگ نقد یا دست‌کم جا نیفتاده آن در بین ما به‌خصوص در فضاهای این چنینی ممکن این ظن و گمان را به وجود آورد که هدف تخطئه فردی است. اما یکی از رسالات مطبوعات به‌جا آوردن و طرح این نکات است.

خوانندگان عزیز این مصاحبه نباید این نقدها را به حساب خدای نکرده خورده حساب شخصی بگذارند یا مسائل را غیرمعرفتی ببینند اصلاً و ابداً من ذره‌ای ملاحظات غیرمعرفتی ندارم. ایامی که ایران بودم به تفاریق ایشان را می‌دیدم. ایشان آدم خوش‌محضر و شوخی هستند. جاهای هم تند می‌شوند اما در مجموع مخصوصاً اگر قلق ایشان دست شما باشد از نشست و برخاست با ایشان بسیار لذت می‌برید. من بارها در گردهمایی که ایشان بودند در انجمن حکمت و فلسفه حضور داشتم از خاطرات شنیدنی ایشان از پیش و پس از انقلاب درباره معاشرت و مؤانست‌هایی که با افراد داشتند بهره برده و استفاده کرده‌ام. در سفر و حذر با ایشان بوده‌ام شخصاً هم ایشان را دوست دارم و این نکاتی هم که عرض کردم فقط صبغه معرفتی دارد و از منظر کسی است که فلسفه پژوه است و به همین سیاق و بر همین اساس هم اگر پیش برویم خیلی خوب است بتوانیم حساب مناسبات و روابط شخصی را از حساب مباحث معرفتی جدا بکنیم. با یک فرد می‌شود خیلی دوست بود یا او را دوست داشت اما درعین حال نقدهای قابل تأملی هم به کار او داشت. آنچه من گفتم ذره‌ای از احترام من به ایشان نمی‌کاهد، به‌مثابه کسی که زحمت کشیده است سال‌ها

تدریس کرده است. ما بارها باهم گفتگو کرده‌ایم، درباره فلسفه غرب و درباره فلسفه اسلامی. شخصاً هم ایشان را دوست دارم اما به تعبیری که همه ما شنیده‌ایم افلاطون عزیز است اما حقیقت عزیزتر است. جانب آن را فرونهادن واجب آنچه من گفتم از این جنس است و این ملاحظات را چه در آن دو نوشته‌ای که آوردم چه اکنون که مجال بستش پدید آمد توضیح بیشتری دادم، همه از این سنخ است. این گفتگو را با این تعبیر حافظ ختم می‌کنم:

حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود

چون در میان ما نقد جا نیفتاده همین‌طور که شما هم اشاره فرمودید بدل به سنت نشده است. شاید خیلی از مواقع نقدهای معرفتی را به حساب نقدهای شخصی هم بگذاریم اگر تمرین بیشتری بکنیم قصه رفته‌رفته در جای خودش می‌نشیند. من امیدوار هستم این کارها هر چه بیشتر صورت بگیرد. من به‌عنوان کسی که اهل قلم است و آثار چندی منتشر کرده نقدهای متعددی درباره آثار و نظراتم منتشر شده که کثیری از این نقدها را روی سایت، بخش مقالات دیگران گذاشته‌ام. حالا پاره‌ای هم مخفوف است به علل و انگیزه‌های سیاسی و حمله‌های شخصی که به آن بحث‌ها نباید دامن زد و این از عدم اعتماد به نفس نیست بلکه بها ندادن به نوعی بازی غیرمعرفتی است اما برای نقدهای معرفتی خوب باید ارزش قائل شد.

من نه تنها آنها را می‌خوانم بلکه آنها را روی سایت شخصی‌ام قرارم بدهم تا کسانی که آثار من را مطالعه می‌کنند نقدهای معطوف به آن را هم ببینند. از بسیاری از این نقدها استفاده کردم و یاد گرفته‌ام. فکر می‌کنم این نوع مناسبات اگر هرچه میان ما بیشتر نهادینه بشود به رشد معرفت کمک می‌کند. نقدهای مشفقانه را هیچ‌گاه نباید به پای خورده حساب‌های شخصی بگذاریم. میدانم یک عده در نهایت این کار را می‌کنند، هم عالم انسانی از این امور خالی نیست و قطعاً درش موج می‌زند و هم در میان ما ایرانیان و اهالی روشن‌فکر و فلسفه و معرفت هم این چیزها هست. می‌گویم به سمت یک کوشش جمعی پیش برویم تا این رفتار بدل به یک فرهنگ بشود. من به سهم خودم نقدهای متعددی که به آثار دیگران نوشتم حقیقتاً از این منظر بوده یا بازخوانی آثار روشنفکران که چند سالی است به آن مشغول هستم، اعم از کسانی که در قید حیات هستند و کسانی که در قید حیات نیستند. از قضا دوره آل احمد عاشوری و فخرالدین شادمان را در بنیاد سهروردی تورنتو برگزار می‌کنم که تماماً از این منظر و با این انگیزه است. علی‌الاصول خطا هم در کار من می‌تواند راه پیدا بکند اما سعی می‌کنم انگیزه‌های شخصی و غیرمعرفتی حداقلی باشد. در انتها عرض می‌کنم آنچه آمد از احترام من به ایشان چیزی نمی‌کاهد. من به‌عنوان یک فلسفه پژوه که به‌رحال سال‌ها آثار ایشان را رصد کرده و اکنون تصور می‌کند که این خطاها و ایرادات و ابهامات در کارهای ایشان دیده می‌شود این مباحث را مطرح می‌کنم. امیدواریم که عمر ایشان بلند باشد.